



مبانی تفسیر قرآن کریم

مبانی ناظر به متن، فهم، پدیدآورنده و مفسر

علی فتحی



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

زمستان ۱۴۰۲

فتحی، علی، ۱۳۵۲-

مبانی تفسیر قرآن کریم: مبانی ناظر به متن، فهم، پدیدآورنده و مفسر / علی فتحی؛ ویراستار سعیده حسینیان. --
قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۴۰۲.

هشت، ۱۹۹ ص. -- (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۷۰۳: قرآن پژوهی؛ ۹۲)

ISBN : 978-600-298-355-8

بها: ۱۴۵۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه. ص. [۱۹۱-۱۹۹]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. تفسیر-- فن. ۲. Koran -- Criticism, Interpretation, etc -- Technique. ۳. قرآن-- بررسی و شناخت.

۴. Qur'an -- Surveys. ۵. مفسران. ۶. *Commentators.

الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. مبانی ناظر به متن، فهم، پدیدآورنده و مفسر.

۲۹۷/۱۷۱

BP۹۱

شماره کتابشناسی ملی

۹۳۸۵۱۴۳



مبانی تفسیر قرآن کریم، مبانی ناظر به متن، فهم، پدیدآورنده و مفسر

مؤلف: علی فتحی (دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)

ویراستار: سعیده حسینیان

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

صفحه آرایی: تحریر اندیشه

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۲

تعداد: ۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم-سبحان

قیمت: ۱۴۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۸-۳۵۵-۸

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نبش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات

۳۲۱۱۱۳۰۰) نمایر: ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص. پ. ۳۱۵۱-۳۷۱۸۵

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۰۲۵-۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir

info@rihu.ac.ir

فروشگاه اینترنتی: <https://shop.rihu.ac.ir>

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و هدایت پدیده‌های انسانی در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر است و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی، فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به‌عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی علیه السلام، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» را در سال ۱۳۶۱ فراهم کرد و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت استادان حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جامعه علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار بیش از ۷۰۰ عنوان کتاب و شش نشریه علمی اشاره کرد.

این اثر به‌عنوان منبع درس «مبانی تفسیر قرآن»، برای دانشجویان رشته علوم قرآن و حدیث در مقاطع تحصیلات تکمیلی تهیه شده است. همچنین برای دیگر پژوهشگران عرصه علوم انسانی و علوم دینی می‌تواند سودمند واقع شود.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از تلاش‌های مؤلف محترم اثر، حجت‌الاسلام دکتر علی فتحی و ارزیاب محترم، آیت‌الله محمود رجبی سپاسگزاری کند.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱
مباحث پیشینی و مفهوم‌شناسی.....	۵
۱. تفسیر.....	۵
۲. مبانی تفسیر.....	۶
۳. اصول تفسیر.....	۷
۴. قواعد تفسیر.....	۸
۵. روش تفسیر.....	۱۰

فصل اول: مبانی ناظر به متن قرآن

۱. وحیانی بودن قرآن.....	۱۲
۱-۱. ادله مدعیان بشری بودن الفاظ قرآن.....	۱۵
۱-۱-۱. شواهد قرآنی.....	۱۵
۱-۱-۲. اختلاف قرائات.....	۱۹
۱-۱-۳. انگاره کلام نفسی.....	۲۰
۱-۱-۴. انگاره وحی نفسی یا تجربه دینی.....	۲۱
۱-۲. ادله وحیانی بودن معانی و الفاظ قرآن.....	۲۷
۱-۲-۱. اعجاز بیانی قرآن.....	۲۸
۱-۲-۲. اُمّی بودن پیامبر اسلام.....	۳۰
۱-۲-۳. تمایز آشکار قرآن با سخنان پیامبر.....	۳۲
۱-۲-۴. هم‌آوردخواهی قرآن.....	۳۳
۱-۲-۵. هماهنگی و پیراستگی از اختلاف.....	۳۵
۱-۲-۶. شواهد قرآنی.....	۳۶
۱-۲-۷. شواهد روایی.....	۴۰
۱-۳. تأثیر وحیانی بودن الفاظ قرآن در تفسیر.....	۴۱

۴۳	۲. قرائت صحیح قرآن.....
۴۳	۱-۲. تمایز میان توانر قرآن و اختلاف قرائت‌ها.....
۴۵	۲-۲. تأثیر اختلاف قرائت در تفسیر.....
۴۷	۳. وثاقت و مصونیت متن قرآن.....
۴۸	۱-۳. راه‌های احراز وثاقت و مصونیت.....
۴۸	۲-۳. دلایل وثاقت و مصونیت.....
۵۲	۳-۳. تأثیر وثاقت قرآن در تفسیر.....
۵۳	۴. زبان قرآن.....
۵۵	۱-۴. دیدگاه زبان ویژه.....
۵۶	۲-۴. دیدگاه زبان ترکیبی.....
۵۶	۳-۴. دیدگاه زبان عرفی.....
۶۰	۱-۳-۴. زبان فطرت.....
۶۱	۲-۳-۴. زبان قوم.....
۶۲	۳-۳-۴. زبان عرفی معیار.....
۶۹	۴-۴. اهمیت شناخت زبان قرآن در تفسیر.....
۷۱	۵. پیوستگی معنایی و پیراستگی از ناسازگاری.....
۷۳	۱-۵. گونه‌های پیوستگی معنایی.....
۷۳	۱-۱-۵. پیوستگی واژگانی.....
۷۵	۲-۱-۵. پیوستگی آیه‌ای.....
۷۹	۳-۱-۵. پیوستگی سوره‌ای.....
۸۰	۴-۱-۵. پیوستگی قرآنی.....
۸۲	۲-۵. نقش پیوستگی و پیراستگی قرآن در تفسیر.....
۸۶	۶. جامعیت قرآن.....
۸۶	۱-۶. جامعیت فراگیر.....
۹۰	۲-۶. جامعیت نسبی و در قلمرو هدایت.....
۹۲	۳-۶. نقش جامعیت قرآن در تفسیر.....
۹۳	۷. فراتاریخی بودن قرآن.....
۹۳	۱-۷. اقتضای حکمت الهی.....
۹۴	۲-۷. خاتمیت پیامبر اعظم.....
۹۵	۳-۷. جهانی بودن رسالت قرآن.....
۹۷	۴-۷. نقش فراتاریخی بودن در تفسیر.....

فصل دوم: مبانی ناظر به پدیدآوردن قرآن

۱۰۰	۱. وابستگی مقصود متن به پدیدآوردن آن.....
۱۰۰	۱-۱. قصدی بودن معنا.....

۱۰۴	۲-۱. مؤلف واقعی یا مؤلف ضمنی.....
۱۰۸	۳-۱. مراد واقعی مؤلف؛ عنصر اصلی تفسیر.....
۱۰۹	۴-۱. نقش متن‌مداری و مؤلف‌محوری در تفسیر.....
۱۱۱	۲. ویژگی‌های پدیدآورنده و تفسیر.....
۱۱۲	۱-۲. حضور پیوسته.....
۱۱۲	۲-۲. هدفمندی.....
۱۱۳	۳-۲. بطلان ناپذیری.....
۱۱۳	۴-۲. فرازمانی و فرامکانی بودن.....
۱۱۴	۵-۲. ژرف‌نگری و گستردگی معنایی.....
۱۱۵	۶-۲. سنجیده‌گویی.....
۱۱۶	۷-۲. تأثیر ناپذیری از محیط پیرامون.....

فصل سوم: مبانی ناظر به فهم قرآن

۱۲۰	۱. فهم‌پذیری.....
۱۲۰	۱-۱. دلایل باورمندان به فهم‌ناپذیری.....
۱۲۱	۱-۱-۱. دلیل قرآنی.....
۱۲۱	۱-۱-۲. دلیل روایی.....
۱۲۳	۲-۱. دلایل فهم‌پذیری.....
۱۳۰	۳-۱. تأثیر فهم‌پذیری قرآن در تفسیر.....
۱۳۱	۲. ضابطه‌مندی.....
۱۳۲	۱-۲. شکل‌گیری قرآن بر پایه اصول عقلایی.....
۱۳۳	۲-۲. فرایند ضابطه‌مند انتقال و دریافت معنا.....
۱۳۵	۳-۲. وابستگی متن به مؤلف آن.....
۱۳۶	۴-۲. دلیل عقلی.....
۱۳۶	۵-۲. شواهد قرآنی.....
۱۳۷	۶-۲. شواهد روایی.....
۱۴۰	۳. اعتبار تفسیر و معیارپذیری.....
۱۴۲	۱-۳. اعتبار ظهور نوعی.....
۱۴۲	۱-۱-۳. ظهور ابتدایی و ظهور نهایی.....
۱۴۳	۲-۱-۳. ظهور شخصی و ظهور نوعی.....
۱۴۵	۲-۳. معیار تفکیک تفسیر معتبر از نامعتبر.....
۱۴۷	۳-۳. نقش اعتبار ظواهر قرآن در تفسیر.....
۱۴۹	۴. تعیین معنایی.....
۱۵۰	۱-۴. دلایل تعیین معنایی متن قرآن.....
۱۵۴	۲-۴. نقش تعیین معنایی در تفسیر.....

فصل چهارم: مبانی ناظر به مفسر قرآن

۱۵۸	۱. پیش‌داشته‌های مفسر.....
۱۶۴	۱-۱. پیش‌دانسته‌های ابزاری و مقدماتی.....
۱۶۶	۱-۲. پیش‌فرض‌های اثرگذار در تفسیر.....
۱۶۷	۱-۳. مهارپذیری پیش‌داوری‌ها در تفسیر.....
۱۷۳	۲. موقعیت هرمنوتیکی مفسر.....
۱۷۳	۱-۲. فاصله زمانی و فرهنگی مفسر.....
۱۷۴	۲-۲. روند دیالکتیکی فهم و تفسیر.....
۱۷۸	۳. شخصیت فکری و عملی مفسر.....
۱۷۸	۳-۱. پارسایی و دانش‌افزایی.....
۱۸۰	۳-۱-۱. پارسایی و حکمت عملی.....
۱۸۲	۳-۱-۲. پارسایی و عقل‌نظری.....
۱۸۲	۳-۲. ماهیت نوری دانش.....
۱۸۶	نتیجه‌گیری و جمع‌بندی.....
۱۸۶	۱. مبانی ناظر به متن قرآن.....
۱۸۷	۲. مبانی مرتبط با پدیدآورنده.....
۱۸۹	۳. مبانی ناظر به فهم قرآن.....
۱۹۰	۴. مبانی مربوط به مفسر قرآن.....
۱۹۱	فهرست منابع.....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» (اسراء، ۱۰۵)

پیشگفتار

قرآن کریم از جانب خدای حکیم سنجیده کار، عزیز دانا و تواناست، به حق فرستاده شده و به حق فرود آمده است و هیچ خلل و ناهمگونی در آن نیست. کتاب خدای حکیمی است که از هرگونه ناراستی و ناسازگاری پیراسته است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء، ۸۲) «آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از نزد غیر خدا بود، قطعاً در آن ناهمگونی فراوانی می‌یافتند.»

مهم‌ترین موضوع در حوزه تفسیر قرآن، مبانی تفسیر است؛ چون مبانی تفسیر زیرساخت‌های نظری و بنیادی است که روش‌ها و قواعد تفسیر را شکل می‌دهد. شبهاتی که اکنون درباره قرآن مطرح است، بیشتر مربوط به مبانی است. بخش عمده‌ای از تفسیرهای ناروا، تأویل‌های ناراست و برداشت‌های نادرست و ناهمگون از قرآن کریم به بنیان نظری نامیزان برخی مفسران و قرآن‌پژوهان بازمی‌گردد. از این رو لازم است هر مفسر و قرآن‌پژوهی پیش از ورود به تفسیر، دیدگاه خود را درباره مبانی حاکم بر تفسیر قرآن مشخص کند و موضعی درست و دقیق پیش گیرد تا از دچاری به برداشت‌های ناروا و ناراست در تفسیر کلام الهی ایمن بماند. درباره مبانی تفسیر قرآن، به‌ویژه در چند دهه اخیر، آثار ارزشمندی نگاشته شده است، از جمله: مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، عباسعلی عمید زنجانی؛ منطق تفسیر قرآن، محمود رجیبی؛ روش‌شناسی تفسیر، علی‌اکبر بابایی، عزیزی‌کیا و روحانی‌راد؛ مبانی و روش‌های

تفسیری، محمدکاظم شاکر؛ منطق تفسیر قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی؛ مبانی تفسیر قرآن و روش‌های تفسیر قرآن، سیدرضا مؤدب؛ بازخوانی مبانی تفسیر قرآن، سیدمحمدرضا صفوی؛ از دریا به آسمان: اصول تفسیر قرآن کریم، زهره اخوان مقدم؛ مبانی و قواعد استنباط از قرآن و حدیث، احمد قدسی.

در این میان، برخی به مبانی تفسیر قرآن به صورت تطبیقی یا تأکید بر نحله یا شخصیتی خاص پرداخته‌اند. نمونه‌های این تألیفات به این قرار است: مبانی فهم و تفسیر قرآن با تکیه بر آموزه‌های نهج البلاغه، حامد پوررستمی؛ مبانی کلامی تفسیر امامیه با رویکرد نقادانه به آرای ذهبی، عسال و رومی، علی راد؛ مبانی کلامی شیخ طوسی در تفسیر، محمد سلطانی؛ مبانی تفسیری علامه طباطبایی در المیزان: مبانی مرتبط با متن قرآن، امیررضا اشرفی.

پاره‌ای از این آثار با توجه به موضوع خاص خود، درصدد بیان همه مبانی تفسیر قرآن نبوده یا بر رویکردی خاص مبتنی است. نگارنده نیز در دو اثر معیارپذیری تفسیر قرآن: رهیافت‌ها و چالش‌ها و اصول و مقدمات تفسیر، به پاره‌ای از مبانی تفسیر قرآن پرداخته است؛ با این تفاوت که اصول و مقدمات تفسیر برای سطح کارشناسی در دو بخش مبانی و قواعد نگاشته شده است و معیارپذیری تفسیر نیز، همان‌گونه که از نام آن پیداست، تنها به تبیین یکی از مبانی اصلی تفسیر قرآن؛ یعنی معیارپذیری، پرداخته است.

امروزه با رواج برخی رویکردهای تفسیری نوگرا و عصری‌نگر که بیشتر در تعارض با مبانی سنتی تفسیر است و نیز با توجه به ضعف و کمبود آثار در حوزه مبانی تفسیر، تبیین علمی و استدلالی و روزآمد آن مبانی اهمیت و ضرورت دوچندان یافته است. بنابراین جای پژوهش‌هایی از زوایای مختلف درباره مبانی تفسیر همچنان خالی است.

هدف اصلی از نگارش این کتاب شناخت تحلیلی مبانی تفسیر قرآن است. البته نگارنده از رهگذر آن، اهداف دیگری از جمله پاسخ‌گویی علمی به شبهات عصری مربوط به مبانی و تأمین منبع درسی روزآمد برای مبانی تفسیر قرآن را نیز دنبال کرده است. امید است این پژوهش از آن جهت که به مبانی بنیادی و مهم تفسیر قرآن کریم می‌پردازد، برای پژوهشگران قرآنی و دیگر پژوهندگان علوم انسانی و اسلامی مفید واقع شود.

در نگاهی کلی به دانش تفسیر، فهرستی از عناصر دخیل در شناخت ما از تفسیر و معنای متن رخ می‌نماید: الفاظ متن، شأن نزول، سیاق، موقعیت تاریخی حاکم بر زمان تدوین متن،

پیشگفتار ۳

شخصیت فکری مؤلف، پیش‌دانسته‌ها، علاقه‌ها و انتظاراتهای مفسر و مانند آن. عناصر یادشده و دیگر عناصر احتمالی دخیل در فهم متن ممکن است با توجه به مبانی، قواعد و روش‌های تفسیر قرآن، متغیر باشد؛ ولی چهار عنصر اصلی دخیل در فهم متن به این قرار است: ۱. متن؛ ۲. فهم؛ ۳. پدیدآورنده متن؛ ۴. مفسر. تلاش بر آن بوده است که مبانی تفسیر در چارچوب عناصر یادشده، در چهار فصل اصلی به شرح زیر شناسایی و تبیین شوند:

فصل اول: مبانی ناظر به متن قرآن، مانند وحیانی بودن الفاظ و معانی قرآن، قرائت صحیح، زبان قرآن، وثاقت و مصونیت از تحریف، انسجام معنایی، جامعیت و فراتاریخی بودن؛
فصل دوم: مبانی ناظر به پدیدآورنده متن قرآن، مانند وابستگی متن قرآن به پدیدآورنده آن و ویژگی‌های پدیدآورنده متن؛

فصل سوم: مبانی ناظر به فهم قرآن، مانند فهم‌پذیری، ضابطه‌مندی فهم، معیارپذیری تفسیر و تعیین معنایی؛

فصل چهارم: مبانی ناظر به مفسر قرآن، مانند نقش مفسر در تفسیر، نقش و تأثیر پیش‌داشت‌های مفسر، موقعیت هرمنوتیکی مفسر و شخصیت و ذهنیت فکری و عملی مفسر. در پایان بر خود لازم می‌دانم از همه استادان و عزیزانی که به‌نوعی از اندیشه و قلم آنان در نگارش، ویرایش و آماده‌سازی این اثر سود برده‌ام، به‌ویژه استاد ارجمند آیت‌الله محمود رجبی که در پی‌ریزی این اثر و نیز ارزیابی علمی و غنای محتوایی آن سهم بسزا داشته‌اند. و همچنین از ویراستار ارجمند سرکار خانم سعیده حسینیان صمیمانه سپاسگزاری بسزایی کنم. پاداش این اثر را، اگر در میزان الهی پاداشی داشته باشد، بنا به عهد، از سوی سردار شهید محمدرضا فتحی، مادر سفرکرده و پدر ارجمندم، به پیشگاه شریف پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام تقدیم می‌دارم و در روز واپسین به شفاعت و دستگیری آن برگزیده آفرینش و خاندان پاکش امیدوارم.

نگارنده، با اذعان به کاستی‌های خویش و کمبودهای نگاشته خود، از پیشنهادها و نقدهای سازنده به‌گرمی استقبال می‌کند. امید است خدای منان این تلاش ناچیز را از خادم آستانش به نیکوترین وجه بپذیرد و فرجام همگان را به زیباترین نگاره بنگارد.

«دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ»

قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

۱۲ بهمن ۱۳۹۹

علی فتاحی زنجانی

afathi@rihu.ac.ir

مباحث پیشینی و مفهوم‌شناسی

مبانی، اصول، قواعد و روش تفسیر، از جمله اصطلاحات رایجی است که پژوهشگر اسلامی و قرآنی همواره با آنها سروکار دارد؛ اما هنوز بر سر تعریفشان توافق چندانی وجود ندارد و گاه به تسامح یا نادانسته به جای یکدیگر به کار می‌روند. برای مشخص شدن قلمروی هریک از این اصطلاحات، نگارنده ناگزیر از تعریف اجمالی آنهاست.

۱. تفسیر

درباره تعریف تفسیر فراوان سخن گفته‌اند. اصطلاح «تفسیر» درباره متون و غیر متون کاربرد دارد؛ هرچند کاربرد رایج آن در خصوص متون، به‌ویژه متون مقدس است. این اصطلاح در فرهنگ اسلامی به‌صورت خاص درباره تفسیر قرآن کاربرد دارد و مقصود از چنین کاربردی نیز متفاوت است؛ گاهی مقصود از آن علم تفسیر است و گاه تلاش تفسیری (بابایی، عزیزی‌کیا و روحانی‌راد، ۱۳۷۹، ص ۱۲). آنچه در این نوشتار از واژه تفسیر مقصود است، تلاش تفسیری و فرایندی است که مفسر برای تفسیر قرآن با آن سروکار دارد. در اینجا به ذکر تعریف برگزیده از تفسیر و عناصر مشترک آن بسنده می‌کنیم. عنصر مشترک و اساسی در تعاریف دانشمندان مسلمان از تفسیر، گذشته از اندک تفاوت‌ها در قیود تعریفشان، بیان معانی و آشکارساختن مراد واقعی خدای متعال از آیات قرآن است.

از دیدگاه علامه طباطبایی، تفسیر عبارت است از بیان معانی و پرده‌برداری از مقاصد و مدلول‌های آیات قرآن.^۱ بر پایه این تعریف، تفسیر بیان معنا و مفاد استعمالی کلمات و آشکارسازی مراد واقعی از آیات است و بر بیش از آن دلالت روشنی ندارد. به نظر می‌رسد مراد از «مدالیل و مقاصد» همه مدلول‌های لفظی است که با اصول عقلایی از آیات قرآن به دست می‌آید. ممکن است گفته شود منظور از مقاصد آیات فراتر از مدلول‌های لفظی است و شامل مصداق‌ها، تأویل‌ها، بطون، اشارات و مانند آن می‌شود؛ اما اینها از قلمرو تفسیر بیرون‌اند.

با توجه به شواهد فراوان، علامه طباطبایی از «مدالیل و مقاصد» تنها مراد و مقصود آیات را اراده کرده است؛ از این رو، تلاش برای تفکیک میان مدالیل و مقاصد در تعریف تفسیر از نظر

۱. «التفسیر هو بیان معانی الآیات القرآنیة و الکشف عن مقاصدها و مدالیلها» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴).

علامه طباطبایی، چندان سودمند به نظر نمی‌رسد (فتحی، ۱۴۰۰، ص ۱۲). همچنین معلوم است که منظور علامه طباطبایی این نیست که مقاصد قرآن منحصر در ظواهر است؛ بلکه مقاصد عمیق‌تری وجود دارد که از قلمرو تفسیر خارج است:

قرآن کریم با بیان لفظی خود مقاصد دینی را روشن می‌کند و دستورهایی در زمینه اعتقاد و عمل به مردم می‌دهد؛ ولی مقاصد قرآن تنها به این مرحله منحصر نیست؛ بلکه در پناه همین الفاظ و در باطن همین مقاصد، مرحله‌ای معنوی و مقاصدی عمیق‌تر و وسیع‌تر قرار دارد که خواص با دل‌های پاک خود می‌توانند بفهمند (طباطبایی، ۱۳۷۳، ص ۸۱).

تفسیر عبارت است از بیان ضابطه‌مند معنای الفاظ و دستیابی به مراد خدای متعال از آیات قرآن، آن اندازه که خداوند متعال با همین آیات طبق اصول متعارف عقلایی درصدد بیانش بوده است و آیات قرآن بر آن دلالت دارد. قید ضابطه‌مندی برای این است که پی‌بردن به مراد خداوند متعال از طریق همین آیات در پرتو راهبردی صحیح و در چارچوبی عقلایی صورت می‌پذیرد. بر این اساس، هرچه فراتر از این باشد از قلمرو تفسیر خارج است؛ خواه موضوعی باشد که خداوند با این الفاظ درصدد بیان آن نبوده، مانند تفصیل احکام و جزئیات شریعت (طباطبایی، ۱۳۸۶، ص ۴۴؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۲۰) و جزئیات عالم برزخ یا موضوعاتی که دریافتش با اصول و قواعد محاوره عقلایی ممکن نیست، همچون معانی بطنی، یا چیزی که خداوند نه با این الفاظ به‌تنهایی، بلکه با این الفاظ به‌ضمیمه چیز دیگر در صدد بیانش بوده است.

۲. مبانی تفسیر

مبانی جمع مبنا است که در فرهنگ‌های لغت، به بنیاد، بنیان، اساس و پایه معنا شده است. به حروف هجا نیز حروف المبانی می‌گویند؛ زیرا حرف زیربنای کلمه است (مصطفی و همکاران، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۷۲). بدین‌سان پایه و ریشه هرچیز را مبنای آن می‌گویند. هسته معنایی واژه «بنی» به پایین‌ترین لایه وجودی هرچیز اشاره دارد که نبودش به نیستی و نابودی آن می‌انجامد (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۲۷)؛ چنان‌که کاربرد این ماده در مقابل واژه هدم، به معنای نابودی، این ادعا را تأیید می‌کند.

به‌طور کلی مبانی هر علم باورهای بنیادینی‌اند در قالب مجموعه‌ای از قضایا که بخشی از مبادی تصدیقی آن علم را تشکیل می‌دهند. این‌ها اصول موضوعه آن علم محسوب می‌شوند که

پیشگفتار ۷

مسائل آن علم بر آنها استوارند (سبزواری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۸۷-۸۸). دانش تفسیر نیز از این قانون مستثنا نیست. بنابراین مبانی تفسیر، اصول موضوعه و باورهای بنیادینی است که تفسیر قرآن بر آنها استوار است. این باورها و قضایا بر اصل امکان و جواز تفسیر یا چگونگی و روش و اصول و قواعد تفسیر اثرگذار است و به آنها جهت می‌دهد (بابایی، عزیزی‌کیا و روحانی‌راد، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳؛ شاکر، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۰).

امروزه با گسترش دامنه مباحث زبان‌شناسی و اصول و مبانی هرمنوتیک در غرب، قلمرو مبانی دلالتی تفسیر قرآن نیز گسترش یافته و برخی از مباحث در حوزه مبانی، همچون فهم‌پذیری، زبان قرآن، استقلال دلالتی قرآن، عصری‌بودن فهم قرآن و مانند آن، اهمیت بیشتری یافته است.

انواع مبانی

مبانی تفسیر را از جنبه‌های گوناگون می‌توان تقسیم‌بندی کرد. این مبانی در نگاهی کلی به دو دسته صدوری و دلالتی تقسیم می‌شود:

۱. مبانی صدوری: به آن بخش از مبانی تفسیر که صادرشدن کل متن قرآن موجود از سوی خدای متعال را ثابت می‌کند، مبانی صدوری می‌گویند، مانند وحیانی‌بودن الفاظ قرآن و تحریف‌ناپذیری قرآن.

۲. مبانی دلالتی: به آن بخش از مبانی تفسیر که زیرساخت‌های فرایند فهم و تفسیر مراد خداوند از متن را سامان می‌دهد مبانی دلالتی می‌گویند، مانند فهم‌پذیری آیات و حجیت ظواهر قرآن (هادوی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۱).

بنابراین می‌توان گفت دسته اول از مبانی ناظر به اصالت متن است و دسته دوم ناظر به عناصر اصلی فهم، یعنی مؤلف و مفسر و فهم.

۳. اصول تفسیر

اصول جمع اصل و در لغت به معنای پایه و اساس هرچیز است که دیگر اجزا و بخش‌ها بر آن بنا می‌شوند (تهانوی، ۱۳۷۸، ص ۹۴)، به گونه‌ای که اگر اصل و پایه از میان برود، آن چیز هم از میان خواهد رفت؛ همان‌گونه که اصل دیوار پایه آن است: اگر پایه فرو بریزد، دیوار هم خراب

می‌شود. ^۱ کلمه اصل در قرآن یک بار در آیه ۲۴ سوره ابراهیم آمده است: «صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» «سخن پاک به درخت پاکی می‌ماند که ریشه‌اش استوار است و شاخسارش در آسمان است.»

اصطلاح اصول در دانش‌های گوناگون در همان معنای لغوی، یعنی پایه و اساس کاربرد دارد. برای نمونه، علم «اصول فقه» قواعدی است که استنباط‌های فقهی بر آن استوار است. اصل در برابر فرع است. فرع واقعی است که بر غیر خود بنا می‌شود؛ همچنان که اصول دین، مانند توحید، نبوت، امامت و معاد، واقعیت‌هایی هستند که فروع دین، مانند نماز، زکات، حج بر آنها مبتنی‌اند (طریحی، ۱۹۸۵، ج ۵، ص ۳۰۶). علم تفسیر نیز، مانند بسیاری از علوم دیگر، نیازمند ابزاری به نام اصول تفسیر است که تفسیر صحیح قرآن مجید بر آنها استوار است.

در منابع تفسیری و دینی ما تعریفی روشن و هماهنگ از اصول تفسیر ارائه نشده است. ^۲ اصول تفسیر را می‌توان مجموعه دیدگاه‌های اثبات‌شده، باورهای بنیادین و راهکارهای کلی‌ای دانست که تفسیر درست کلام الهی بر آن استوار است. از این رو نسبت اصول تفسیر با علم تفسیر را همانند نسبت اصول فقه با دانش فقه و نیز علم نحو با زبان عربی دانسته‌اند (صباغ، ۱۴۰۸، ص ۱۰-۱۱). به دیگر سخن، همان‌گونه که اصول فقه در خدمت فقه، و اصول حدیث در خدمت حدیث است، اصول تفسیر نیز در خدمت تفسیر قرآن است و مفسر را از لغزش و خطا در تفسیر کتاب خدا باز می‌دارد (عک، ۱۴۰۶، ص ۳۰-۳۱). بر این اساس، اصطلاح اصول تفسیر شامل مبانی و قواعد تفسیر می‌شود.

۴. قواعد تفسیر

قواعد جمع قاعده به معنای پایه و اساس است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۴۳؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۱۳۷). معنای اصطلاحی قواعد تفسیر به تعبیرهای گوناگونی بیان شده است (جرجانی، ۱۴۲۴، ص ۷۳؛ سبت، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۰)؛ از جمله اینکه مقصود از قواعد تفسیر

۱. «أَصْلُ الشَّيْءِ كُلُّ مَا يُسْتَنْدُ وَجُودَ ذَلِكَ الشَّيْءِ إِلَيْهِ» (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۶).

۲. از نظر برخی پژوهشگران معاصر، اصول تفسیر مطالب مسلم و آرای اثبات‌شده‌ای است که تکیه‌گاه مسائل و گزاره‌های تفسیری قرار می‌گیرد؛ مانند «اعتبار قول لغوی» که تکیه‌گاه بیان مفاهیم مفردات آیات قرار داده می‌شود (نک: بابایی، ۱۳۹۴، ص ۱۶).

دستورهای کاربردی کلی برای تفسیر قرآن است که مبتنی بر مبانی متقن عقلی و نقلی و عقلایی است و رعایتش فرایند تفسیر را ضابطه‌مند می‌کند و خطا و تحریف در تفسیر را کاهش می‌دهد (بابایی، ۱۳۹۴، ص ۱۶). برای مثال، در جایی که آیه دو معنای متعارض دارد و امکان تفسیر متن به هریک از آن دو وجود دارد، ولی سیاق آیه مدنظر تنها با یکی از آن دو تفسیر سازگار است، قاعده لزوم تفسیر بر اساس سیاق اجرا می‌شود یا در جایی که واژه‌ای دو یا چند قرائت دارد، مقتضای قاعده، لزوم تفسیر بر اساس قرائت صحیح و متواتر آن است.

بنابراین مفسر نیازمند آن است که تفسیر خود را بر قواعد متقنی استوار سازد تا شیوه تفسیری‌اش بی‌ضابطه نباشد، انتخابش در موارد اختلاف، بی‌معیار نباشد و خطاهای تفسیری‌اش کاهش یابد. مفسر در پرتو تبیین دقیق این قواعد، می‌تواند هم تفسیرهای موجود را محک بزند و درستی و نادرستی برداشت‌های موجود در آن را بازشناسد و هم مبنای مناسبی برای تفسیر صحیح فراهم آورد.

تفاوت اصول، مبانی و قواعد تفسیر

سه واژه اصل و مبنا و قاعده در لغت هم معنای نسبی به شمار می‌روند. معنای مشترک هر سه واژه بنیان و پایه و زیرساخت است. از همین رو برخی این سه را در اصطلاح نیز به یک معنا گرفته‌اند، چنان‌که از تعریف برخی نویسندگان از مبانی تفسیر استفاده می‌شود (سیفی مازندرانی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۳۹)، و اصول تفسیر را به قواعد آن معنا کرده‌اند (صباغ، ۱۴۰۸، ص ۱۰). در میان عالمان عرب به جای مبانی، اصول کاربرد دارد.

اما از نظر اصطلاحی نمی‌توان آنها را هم‌سان در نظر گرفت. در مجموع می‌توان تفاوت‌های آن سه اصطلاح را بدین شرح بیان کرد:

۱. مبانی به باورهای نظری مربوط‌اند؛ اصول قطعیت بیشتری دارند و مفسر ناچار است در مسیر استنباط از قرآن، آنها را مدنظر قرار دهد یا دلیل خود را در به‌کارنگرفتن آنها بیان کند، ازاین‌رو، بدون توجه به اصول نمی‌تواند تفسیری از قرآن به دست دهد؛ اما قواعد تنها برای رفع تردیدها به کار می‌روند (شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۴۳)؛

۲. اصول تفسیر برابر مبانی تفسیر است که قواعد تفسیر بر آنها استوارند (عک، ۱۴۰۶، ص ۳۰؛ فاکر میبیدی، ۱۳۸۶، ص ۳۴)؛

۳. قواعد همان دستورالعمل‌ها و ضوابط کلی تفسیر قرآن است و اصول تفسیر آرای مسلم و

پذیرفته شده تفسیری است. در واقع، قاعده از درون یک مبنا و اصل بیرون کشیده می‌شود؛ بنابراین، قواعد بر مبانی و اصول مبتنی‌اند، ولی اصول و مبانی بر قواعد استوار نیستند (بابایی، ۱۳۹۴، ص ۱۶)؛

در این نوشتار، مراد از مبانی تفسیر باورهای علمی مرتبط با متن، فهم، پدیدآورنده و مفسر قرآن است که در روش و چگونگی تفسیر قرآن اثرگذار است.

۵. روش تفسیر

روش، در فارسی، اسم مصدر از فعل رفتن است و در معنای راه، شیوه، چگونگی انجام‌دادن کاری، قاعده و قانون به کار می‌رود (دهخدا، ۱۳۷۷، سرواژه روش؛ انوری، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۳۷۳۷). برابر انگلیسی آن متد (Method) است. این واژه در فضای یونانی لاتینی شکل گرفته است؛ meta به معنای در طول، پس، فراسوی و odos به معنای راه و مسیر است که معنای ترکیبی آن عبارت از درپیش گرفتن راهی یا راه طراحی شده برای انجام‌دادن کاری است.

در اصطلاح به خود راه و ابزارهای رسیدن به آن «روش» اطلاق می‌شود. بنابراین روش عبارت است از شیوه انجام‌دادن کار یا به‌کارگیری ابزار و درپیش گرفتن راهی برای رسیدن به هدفی مشخص با نظم و نظامی خاص (کازمی، ۱۳۷۴، ص ۲۸). می‌توان گفت روش هرگونه ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود است (ساروخانی، ۱۳۷۵، ص ۲۴). روش در اصطلاح هرمنوتیک نیز به معنای کوشش مفسر برای سنجش و سلطه بر متن یا تجربه است (پالمر، ۱۳۷۷، ص ۲۷۲). بنابراین، روش تفسیر قرآن عبارت است از شیوه، منابع و ابزاری که مفسر برای دست‌یافتن به معنای آیات قرآن به کار می‌گیرد. مفسر گاهی بر اساس عقل، گاهی بر اساس آیات و روایات و زمانی به روش جامع و بهره‌گیری از همه منابع و ابزارها به تفسیر قرآن می‌پردازد.

گفتنی است اصطلاح روش و روش‌مندی با روش‌شناسی متفاوت است. روش همزاد با هر نظریه و دیدگاهی است و عبارت است از مسیری که دانشمند در سلوک علمی خود طی می‌کند؛ اما روش‌شناسی معادل متدولوژی (Methodology) در اصل به معنای چینش اصول و روش‌های برگزیده برای پژوهش خاص است که امروزه تلقی رایج از آن دانشی است که به شناخت روش یا روش‌های برگزیده می‌پردازد. بنابراین، روش‌شناسی بیشتر مبحثی معرفت‌شناختی است و با مکتب و دیدگاه سروکار دارد، نه با روش و شیوه‌های جزئی تحقیق. نسبت روش‌شناسی با روش همانند نسبت دیدگاه با ابزار است.

فصل اول

مبانی ناظر به متن قرآن

وحيانی بودن قرآن کریم

قرائت صحیح قرآن

مصونیت قرآن از تحریف لفظی

زبان قرآن

پیوستگی و پیراستگی قرآن

جامعیت قرآن

فراتاریخی بودن

در این فصل به آن دسته از مبانی پرداخته می‌شود که به اصالت و گستره متن قرآنی مربوط است.

۱. وحيانی بودن قرآن

وحيانی بودن الفاظ قرآن از جمله مسائل مبنایی تفسیر است. وحيانی بودن الفاظ قرآن بدین معناست که آیات قرآن از جنس کلام بوده، بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی، از راه وحی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده و پیامبر نقشی در آفرینش و چینش کلمات قرآنی نداشته؛ بلکه فقط مأمور به ابلاغ آن بوده است. به دیگر سخن، قرآن تعبیر یا ترجمه وحی توسط محمد صلی الله علیه و آله نیست (صالح، ۱۳۷۲، ص ۴۸)؛ برخلاف کتاب مقدس، تورات و انجیل کنونی، که چنین ادعایی درباره آن وجود ندارد.

از آنجا که بسیاری از رویکردها و دیدگاه‌های اسلامی، به‌ویژه قرآنی، بر مسئله وحيانی یا غیر وحيانی بودن الفاظ قرآن استوار است و هر کدام پیامدهای خاص خود را دارد، بازکاوی ماهیت وحی الهی، به‌عنوان یک مبنای مهم تفسیری ضروری است و هرگونه موضع‌گیری در این خصوص، مبنای تفسیری مفسر را مشخص می‌سازد. در خصوص وحيانی بودن آیات قرآن این پرسش مطرح بوده که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نزول وحی، صرفاً معانی را دریافت کرده و سپس آنها را با عبارات خود، در قالب الفاظ ریخته است یا الفاظ و معانی هر دو وحی الهی بوده است (زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۹۱).

وحيانی بودن یا نبودن الفاظ قرآن را از دو جنبه درون‌دینی و برون‌دینی می‌توان بررسی کرد:

۱. جنبه درون‌دینی: مسئله حقیقت کلام الهی از نخستین مسائل کلامی است که بحث و گفت‌وگو بر سر آن از سده‌های نخست هجری مطرح بوده و حتی در آغاز سده دوم هجری درگیری‌ها و مشاجره‌های دامنه‌داری را شکل داده است. موضوع این نزاع‌ها عموماً مخلوق بودن یا نبودن کلام الله بوده است؛ تا آنجا که گفته‌اند علت اینکه «علم کلام» چنین نام گرفته این بوده که بیشتر مباحثات اصول دینی در آن عصر، راجع به حدوث و قدم کلام خدا بوده است (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۶۳). البته مسئله حادث یا قدیم بودن مسئله‌ای غیر از وحيانی بودن الفاظ است، ولی در طرح مباحث وحيانی بودن الفاظ قرآن بی‌تأثیر نبوده است.

۲. جنبه برون‌دینی: بررسی این بحث از منظر برون‌دینی اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا بسیاری

از شبهات در نقد و حیانی بودن الفاظ قرآن از این منظر مطرح شده است. دیدگاه نقد تاریخی متون در جهان غرب که از کتاب مقدس شروع شد از یک سو و طرح فرضیه اقتباس قرآن از دیگران و آثار پیشینیان از سوی دیگر (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۶۳) به تدریج مهم‌ترین مبنای نظری بسیاری از شبهه‌ها در زمینه اصالت قرآن را شکل داد.

در جریان نقادی کتاب مقدس و با تحقیقات گوناگون تاریخی و باستان‌شناختی و زبان‌شناختی، کتاب مقدس از مرتبه و حیانی به دست‌نوشته‌هایی از انسان‌های عادی تنزل یافت و باب تأویلات و تفسیرهای گوناگون از متن کتاب مقدس گشوده شد و اعتبار و حجیت آن به‌طور جدی در معرض تردید قرار گرفت. پس از آن، خاورشناسان چنین مطالعه‌ای را درباره قرآن صورت دادند و کوشیدند با تمسک به خطاهای نگارشی در مصاحف عثمانی و نسخه‌های باقی‌مانده از مصاحف قدیمی و نیز پاره‌ای از حدسیات خود، در اعتبار قرآن کریم هم خدشه وارد سازند. در سده معاصر افزون بر خاورشناسان، برخی از نواندیشان مسلمان نیز با تکیه بر سنت‌های تاریخی و نقد تاریخی کتاب مقدس و نظریه اقتباس، مسئله غیرو حیانی بودن قرآن کریم را مطرح کرده‌اند؛ غافل از اینکه وضعیت کتاب مقدس با قرآن تفاوت‌های عمده دارد:

أ. هم‌اوردخواهی قرآن: تحدی، همواره، مطالعات نقد تاریخی خاورشناسان را با چالش جدی مواجه کرده است. استفاده از روش نقد تاریخی درباره جغرافیای قرآن و تاریخ و محتوای آن امکان‌پذیر است، ولی اهداف مستشرقان را برآورده نمی‌کند. آنها در نقد کتاب مقدس، به‌طور دقیق و کامل از شیوه‌های مکتب نقد تاریخی بهره‌جسته و برای تمام محتوای آن تحلیل تاریخی ارائه داده و مشخص کرده‌اند که هر بخش و مطلبی مربوط به چه زمانی بوده و از چه منابعی استخراج شده است. این فرایند البته در خصوص کتاب مقدس راهگشا بوده؛ به‌گونه‌ای که هر ناظر خارجی‌ای از پذیرش آن تحلیل و ریشه‌یابی ناگزیر است. محتوای کتاب مقدس، در حقیقت، مکتوباتی است که پس از زمان حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام به نگارش درآمده و متأثر از فرایندی تاریخی است. مستشرقان کوشیده‌اند همین روش را درباره قرآن نیز به کار برند و برای محتوای آن، استنادات تاریخی و منابع معتبر معرفی کنند؛ اما حقیقت آن است که قرآن از این حیث، تفاوت اساسی با کتاب مقدس دارد. از این رو نتیجه بیش از یک قرن تلاش آنان در برخورد تاریخی با قرآن، تنها طرح شبهاتی است که با تمسک به پاره‌ای شباهت‌های قرآن با منابع پیش از خود، از جمله کتاب مقدس، ارائه شده است (فیاض، ۱۳۹۳، ص ۲۷).

ب. ادعای وحیانی بودن الفاظ: درباره وحیانی بودن الفاظ کتاب مقدس هیچ ادعایی وجود ندارد؛ برخلاف قرآن کریم که این ادعا در خود آن مطرح شده است و همه مسلمانان نیز به آن عقیده دارند. اساساً غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن همواره دیدگاهی ناشناخته بوده و با گذشت زمان، سرنوشت کتاب مقدس بر آن تطبیق شده است.

ج. شواهد تاریخی: تفاوت دیگر اینکه پیشرفت علوم و تحقیقات تاریخی و علمی درباره متون مقدس و چگونگی شکل گیری آنها این واقعیت را هویدا کرد که کتاب مقدس کنونی ساخته و پرداخته بشر، آن هم نه خود حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام)، بلکه افراد خاص از پیروان آنها بوده است که در زمان های بسی دورتر از حیات آن پیامبران پدید آمده است. به این ترتیب، تردیدی که در وحیانی بودن متون مقدس پدید آمده بود به سرعت تبدیل به نفی و انکار شد؛ ولی شواهد معتبر تاریخی درباره قرآن بیانگر این است که همه کلماتش سینه به سینه و نسل به نسل بدون کم و کاست به دست ما رسیده است (خویی، ۱۴۳۰، ص ۲۲۱).

د. شواهد محتوایی: به دنبال پیشرفت علوم تجربی، برخی ناسازگاری های متون مقدس با دستاوردهای علمی آشکار شد؛ اما حقایق قرآن کریم با پیشرفت علوم بشری نه تنها تخطئه نشده، بلکه مهر تأیید خورده است.

همچنین کتاب مقدس بر پاره ای مطالب سست و نسبت های ناروا و منافی فطرت و عفت به پیامبران و اولیای خدا اشتمال دارد که ساحت قرآن از این گونه مسائل کاملاً به دور است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۶۴).

گذشته از آن، قرآن به همه ناسازگاری ها و تناقضات ظاهری پاسخ داده است؛ از این رو مسئله تناقض قرآن هرگز نتوانسته به عنوان دیدگاهی ثابت شده باقی بماند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۶۶). بر این اساس محققان معتقدند که این گونه نظریه پردازی ها بر اثر بی اطلاعی از سیره رسول الله ﷺ و نیز تاریخ اسلام، و نیز استدلال به روایات ضعیف صورت گرفته و غالباً متأثر از اندیشه های مسیحی است (عامری نیا، ۱۳۸۸، ص ۱۳۵) که نمی تواند درباره اصالت قرآن تردیدی ایجاد کند.

دیدگاه ها درباره وحیانی بودن قرآن

درباره وحیانی بودن قرآن، دست کم سه دیدگاه بیان شده است:

مبانی ناظر به متن قرآن ۱۵

۱. وحيانی بودن الفاظ و محتوای قرآن: محتوا و متن قرآن عیناً از سوی خدا نازل شده است و پیامبر و فرشته وحی هیچ نقشی در آفرینش معانی و گزینش الفاظ و عبارات قرآن نداشته‌اند؛
۲. وحيانی بودن معانی قرآن: معانی قرآن از جانب خداست، ولی الفاظ قرآن بشری است؛ یعنی ساخته و پرداخته خود پیامبر است که معانی دریافتی را در قالب آنها بیان کرده است.^۱ بر این اساس، هر چند معانی قرآن کریم ریشه در وحی دارد، الفاظ و تنظیم عبارات قرآن وحيانی نیست؛ بلکه پیامبر ﷺ پس از القای معانی بر قلبش آن را به قالب الفاظ درآورده است (زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۲۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۵، ص ۳۱۷؛ سروش، ۱۳۷۶).
۳. بشری بودن قرآن: معانی و الفاظ قرآن هر دو از جانب حضرت محمد ﷺ و غیر وحيانی است (ابوزید، ۱۳۸۰، ص ۵۱۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۵، ص ۳۱۷).

۱-۱. ادله مدعیان بشری بودن الفاظ قرآن

مدعیان این دیدگاه دلایلی برای اثبات مدعای خود مطرح کرده‌اند که به بررسی مهم‌ترینشان می‌پردازیم:

۱-۱-۱. شواهد قرآنی

۱. آیات بیانگر نزول قرآن بر قلب پیامبر: برخی به استناد آیاتی مانند «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» (شعراء، ۱۹۳-۱۹۴) و «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ» (بقره، ۹۷) معتقدند قرآن بر قلب پیامبر ﷺ، که جایگاه معانی و ادراک درونی است، نازل شده است و نزول قرآن بر قلب پیامبر به‌طور طبیعی نیازی به الفاظ ندارد، بلکه ترکیب‌های کلامی صرفاً برای رساندن به گوش مخاطبان موردنیاز است (ابوزید، ۱۹۹۶، ص ۴۴؛ میرمحمدی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۵)، و چنانچه الفاظ قرآن نیز وحيانی بود، باید تعبیرهای دیگری مثل «سمع» یا «اذن» به کار می‌رفت.
۲. آیات ناظر به وحی و الهام عام: آیات متعددی که در آنها وحی به معنای الهام و القا به کار رفته است دلالتی بر القای الفاظ نمی‌کند، مانند آیات راجع به الهام به مادر موسی: «وَأَوْحَيْنَا

۱. طبق گزارش ماتریدی، این دیدگاه از سوی باطنی‌ها مطرح شده است: «الباطنية يقولون: أنزله على رسوله كالخيال غير موصوف بلسان ثم أن رسوله أده بلسانه العربي المبين» (شاکر و امامی دانالو، ۱۳۹۷، ص ۳).

إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ» (قصص، ۷)، الهام غریزی به حیوانات: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ؛ (نحل، ۶۸) و الهام تکوینی: «وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا» (فصلت، ۱۲).

این سخن که قلب جایگاه معانی است و اگر الفاظ نیز وحیانی بود باید تعبیرهای دیگری مثل «سمع» یا «اذن» به کار می‌رفت، بر مدعای مدنظر دلالت ندارد. افزون بر تعارض آن با آیات دیگر قرآن، با مسئله اعجاز و تحدی، که بیشتر بر جنبه لفظ و تنظیم عبارات متمرکز است، منافات دارد؛ زیرا گستره اعجاز شامل پیامبر ﷺ نیز می‌شود.

در مجموع، این استدلال به دلایل زیر مخدوش است:

۱. وحیانی بودن الفاظ آیات منافاتی با نزول آنها بر قلب رسول خدا ﷺ ندارد. زیرا اساساً نزول وحی سازوکاری عادی و بشری ندارد که بتوان آن را با حس شنوایی آدمی قیاس کرد. مقصود از قلب در دو آیه یادشده روح متعالی پیامبر ﷺ است که شخصیت حقیقی او را تشکیل می‌دهد و دریافت وحی نیز باید از همان راه صورت گیرد. زیرا رساندن پیام وحیانی به گونه معمولی انجام نمی‌گیرد تا بتوان با حس ظاهری آن را دریافت، بلکه دستگاه و گیرنده مناسب خود را می‌طلبد که همان جنبه روحانی و ملکوتی پیامبران است. این جنبه روحانی به سرحد کمال رسیده و شایستگی دریافت و بازگکردن چنین پیامی را یافته است. برای تقریب به ذهن، می‌توان نحوه دریافت امواج رادیویی را شاهد آورد. برای دریافت امواج رادیویی، دستگاه مخصوصی نیاز است که عین الفاظ و عبارات دریافتی را گزارش دهد. عین آن الفاظ و عبارات را با حس معمولی نمی‌توان دریافت کرد، ولی دستگاه مخصوص و متناسب با آن، به گونه نامحسوس، امکان بازگویی و دریافتش را فراهم می‌سازد. پس نزول الفاظ از طریق وحی مستلزم آن نیست که اسباب و وسایل حسی متعارف، مانند دهان و زبان فرستنده و گوش دریافت‌کننده در کار باشد. همان گونه که مفاهیم و معارف بلند آسمانی به صورت حضوری بر رسول خدا ﷺ عرضه می‌شده، قالبها و عبارات متناسب با آن نیز در وجود ایشان نقش می‌بسته است. بنابراین، قلب در آیات یادشده ناظر به کیفیت دریافت است که پیامبر اکرم ﷺ بدون به‌کارگیری حواس، سخن فرشته وحی را می‌شنید و به همین سبب اطرافیانش آن را نمی‌شنیدند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۱۷).

همچنین می‌توان گفت که اگر مراد از لفظ، اصوات تقطیع شده و پی‌درپی باشد که از

۳. نکته دیگر اینکه در آیات «إِنَّهُ لَنُنزِلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعراء، ۱۹۲-۱۹۵)، تعبیر «نزل قرآن» و در ذیل آن «بلسان عربی مبین» آمده است که به صراحت بیان می‌کند نزول قرآن بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قالب الفاظ و به زبان عربی بوده است. ابن عطیه نیز با رد فاعلیت پیامبر صلی الله علیه و آله در شکل دهی الفاظ قرآن می‌نویسد: «سخن درست آن است که 'بلسان' متعلق به 'نزل به' است و پیامبر صلی الله علیه و آله حروف عربی را از جبرئیل دریافت می‌کرد» (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۲۴۳). زمخشری نیز ضمن تحلیل نزول قرآن بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله، هم لفظ و هم معنا را از جانب خدا می‌داند.^۱

همچنین آیاتی وجود دارد که از کلام الله بودن قرآن سخن می‌گویند (بقره، ۷۵؛ توبه، ۶؛ فتح، ۱۵). کلام از لفظ و معنا تشکیل می‌شود و به لفظ بدون معنا یا معنای بدون لفظ کلام اطلاق نمی‌شود. آیات دیگری نیز که از انزال قرآن به زبان عربی،^۲ اقرار قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله،^۳ قول بودن قرآن^۴ و... سخن می‌گویند، همگی بر زبانی بودن ماهیت قرآن دلالت می‌کنند.

۴. وحی در لغت به معنای تفهیم رمزی و پنهان است. این معنا در تمام مصادیق و کاربردهای وحی مشترک است؛ خواه القای امری تکوینی بر جمادات باشد یا القای امری غریزی بر حیوانات، تفهیم خطورات فطری و قلبی بر انسان‌های معمولی باشد یا تفهیم پیام شریعت بر انبیا، با اشاره باشد یا نوشتار سری. در همه این موارد به نحوی خصوصیت تفهیم و القای سری و سریع نهفته است. اما بیشترین و رایج‌ترین کاربرد واژه وحی مربوط به دین و شریعت است. وحی به معنایی که قرآن ترسیم و آن را طریق ویژه القای پیام الهی به پیامبران معرفی می‌کند، که معنا و لفظ از ناحیه خداوند است و پیامبر جز گیرندگی و حفظ و ابلاغ به

۱. «بسیار اتفاق می‌افتد کسی که چندین زبان می‌داند، وقتی به زبانی سخن می‌گوید که از ابتدا یاد گرفته و زبان مادری اوست و با آن پرورش یافته و با آن سرشته است، دلش متوجه معانی کلام می‌شود و با قلب خود آن را درمی‌یابد و توجهی نمی‌کند که واژگان چگونه بر زبان آمده‌اند؛ اما اگر به دیگر زبان‌ها سخن بگوید، هرچند در آنها ماهر باشد، در ابتدا متوجه الفاظ می‌شود و سپس به معانی توجه می‌کند و این گزارش ثابت می‌کند از آن حیث بر دل مبارک آن حضرت نازل شده که زبان روشن عربی است» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۳۵).

۲. «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا» (شوری، ۷).

۳. «سَنُفِّرُكَ فَلَا تُنْسَى» (اعلی، ۶).

۴. «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (مزل، ۵).

مردم نقش دیگری ندارد، ممکن نیست متأثر از قوای ادراکی بشر باشد؛ چون در غیر این صورت، پیام واقعی خداوند به مردم نمی‌سد و در نتیجه، هدف وحی و بعثت لغو می‌شود و این بزرگ‌ترین نقص برای وحی است. قرآن که خود محصول وحی است، ویژگی‌هایی برای سنخ این وحی بیان می‌کند که آن را از الهام غریزی و قلبی و مکاشفه و تجربه دینی متمایز می‌کند؛ از جمله آنکه از یک سو قرآن پیامبر را صرفاً پذیرنده و شنونده وحی، نه پردازنده آن، و خدای حکیم و دانا را فرستنده آن معرفی می‌کند: «وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (نمل، ۶) «و به یقین تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می‌داری»؛ «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (مزمّل، ۵) «در حقیقت ما بر تو گفتاری گران‌بار القا می‌کنیم.» از دیگر سو، حق هرگونه دخل و تصرف پیامبر در وحی را کاملاً نفی می‌کند: «وَإِذَا تَنَلَّ عَلَيْهِمْ ءَابَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ بِرُءُءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ فُلُ مَا يَكُونُ لِي أُنْ أَبَدَلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» (یونس، ۱۵) «آنگاه که آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، آنها که به دیدار ما امیدی نبسته‌اند، گویند قرآنی غیر از این بیاور یا آن را دگرگون کن. بگو من حق ندارم آن را از پیش خود دگرگون کنم، من تنها از آنچه بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم.»

در آیه دیگری با لحن تهدیدآمیزتری تصریح می‌کند: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (حاقه، ۴۴-۴۶) «اگر او [پیامبر] سخنانی از خود بر ما می‌بست، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را حتماً می‌بریدیم.»

افزون بر آنچه گذشت، الهام و القا ممکن است محصول القائات و وسوسه‌های شیطانی باشد؛ ولی وحی الهی مصون از هرگونه پندار باطل است و خداوند تمام ضمانت‌های لازم را برای حفظ آن تدبیر کرده است. بنابراین با توجه به تفاوت‌های وحی با الهام و مکاشفه عرفانی و اینکه محتوا و الفاظ قرآن از جانب خداوند است، نمی‌توان وحی را امری تجربی دانست (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵۳-۵۸).

۱-۱-۲. اختلاف قرائات

استدلال دیگر باورمندان به غیروحیانی بودن الفاظ این است که قرآن حتی در زمان پیامبر ﷺ به صورت‌های مختلف قرائت شده و این نشان می‌دهد که الفاظ قرآن وحی نبوده است. ابوزید می‌نویسد: «دیدگاه خلق الفاظ و کلمات از جانب پیامبر ﷺ به حقیقت نزدیک‌تر است؛ زیرا

اگر معتقد باشیم که الفاظ قرآن عین کلام الهی است، مسئله تعدد و اختلاف قرائت چه می‌شود (ابوزید، ۱۳۸۰، ص ۵۱۷)؟! همچنین روایات نزول قرآن بر هفت نوع (سبعة احرف) نیز مدعای غیروحنیانی بودن الفاظ را تأیید می‌کند.

به این اشکال از چند جنبه می‌توان پاسخ داد:

۱. تاریخ قرآن و تاریخ ایجاد قرائت‌ها و منشأ اختلاف آنها نشان می‌دهد که اساساً مسئله اختلاف قرائت‌ها با وحی و نزول قرآن ارتباطی ندارد، بلکه ناشی از اجتهاد یا اشتباه قاریان بوده است (خویی، ۱۴۳۰، ص ۱۲۳).

۲. روایات فراوانی از معصومان در تأیید نزول قرآن بر یک قرائت و تأکید بر آن وارد شده است. از این رو اختلاف قرائت در اصل قرآن نبوده است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۳۰) و حدیث «سبعة احرف»، به فرض صحت سند، دلالت بر هفت قرائت ندارد (معرفت، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۸۲).

۳. تواتر قرائت قرآن نه تنها امری اثبات‌نشده است، بلکه بر عدم آن از طریق فریقین ادعای اجماع شده است. این بدان معناست که در زمان پیامبر ﷺ تعدد و اختلاف قرائت نبوده است (خویی، ۱۴۳۰، ص ۱۲۳).

در هر حال اگر «احرف» به معنای قرائت‌ها باشد، معنایش این است که هفت قرائت نازل شده و چون قرائت در الفاظ ظهور دارد، مخالفان وحنیانی بودن الفاظ قرآن باید به نزول الفاظ باور داشته باشند، و اگر بنا به باور منکران، الفاظ قرآن وحنیانی نیست، باید بپذیرند که هفت نوع معنا نازل شده است که خود بدان ملتزم نیستند. بنابراین، دیدگاه بشری بودن الفاظ قرآن با تمسک به اختلاف قرائت از پشتوانه علمی و استدلالی برخوردار نیست.

۱-۱-۳. انگاره کلام نفسی

انگاره دیگری که ممکن است احتمال غیروحنیانی بودن الفاظ قرآن را تقویت کند، انگاره کلام نفسی در مقابل کلام لفظی است که اشاعره آن را مطرح کرده‌اند. عموم دانشمندان مسلمان قرآن را کلام لفظی و تکلم را صفت فعلی خدا دانسته‌اند (خویی، ۱۴۳۰، ص ۴۰۹)؛ اما به مقتضای دیدگاه اشاعره، کلام الهی، یعنی کلامی که منسوب به خداست، کلام نفسی است. با توجه به تقابل کلام نفسی و کلام لفظی گفته می‌شود اولاً کلام نفسی از سنخ معانی است و ثانیاً پذیرش

نفسی بودن کلام خدا به این معناست که الفاظ و کلمات از خداوند نیست، وگرنه هر دو کلام، کلام خداوند می بود و دیگر وجهی برای تفکیک و تقسیم کلام به نفسی و لفظی باقی نمی ماند. بنابراین پیامد نگرش کلام نفسی، اگرچه مدعیانش بدان توجه نداشته باشند، این خواهد بود که الفاظ قرآن از خداوند نیست، پس یا باید از جبرئیل باشد یا از پیامبر، و از آنجا که فرض نخست بر پایه دو پیش فرض نادرست استوار است، ناگزیر باید بگوییم الفاظ قرآن از پیامبر است. آن دو پیش فرض به این قرار است: ۱. فرشتگان ذهن مفهوم پرداز و اعتبارگر داشته باشند؛ ۲. زبانشان عربی باشد؛ اما این دو هیچ دلیل متقنی ندارد (خوبی، ۱۴۳۰، ص ۴۰۹).

کلام الهی از مقوله صفات فعلی است؛ چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «وَ إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مَثَّلَهُ، لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا، وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا تَانِيًا» (شریف رضی، ۱۴۱۴، ص ۲۷۴). بنابراین، صفت ذاتی انگاشتن کلام برای خداوند، فرضی نادرست است و در نتیجه لازمه آن نیز پذیرفتنی نخواهد بود. همان گونه که هر عملی وابسته به فاعل آن است، وجود و پیدایش کلام نیز وابسته به متکلم است که در هنگام سخن گفتن تدریجاً به وجود می آید. بنابراین، به جز کلام لفظی، کلام دیگری به نام کلام نفسی وجود ندارد. در محاورات عرفی، بیش از دو گونه جمله وجود ندارد: ۱. جمله خبری؛ ۲. جمله انشایی. مفهوم و مفاد جمله خبری نمی تواند کلام نفسی باشد؛ زیرا مفهوم جمله خبری یا عبارت است از «وقوع یا عدم وقوع آنچه از آن خبر داده می شود» یا «قصد حکایت از وقوع و عدم وقوع آن»، در حالی که کلام نفسی نزد طرف دارانش حقیقتی نفسانی و ذاتی است از سنخ کلام ولی مغایر با وقوع و عدم وقوع موضوع خبر و مغایر با قصد حکایت از آن وقوع. جمله های انشایی نیز مانند جمله های خبری نمی تواند مصداق کلام نفسی باشد؛ زیرا فرق جمله های خبری و انشایی فقط این است که مفهوم جمله های خبری گاهی مطابق با واقع و گاهی نامطابق است اما در جمله های انشایی اساساً واقعیت خارجی وجود ندارد که مطابقت و عدم مطابقت در آن لحاظ شود (همان، ص ۴۱۰).

۱-۱-۴. انگاره وحی نفسی یا تجربه دینی

وحی نفسی به دو گونه تبیین شده است: ۱. تجلی نفس و حاصل تخیل خلاق انسان؛ ۲. کشف و محصول تجربه دینی.

تقریر نخست به این شرح است: وحی چیزی نیست جز تبلور شعور ذاتی و شخصیت باطنی و ضمیر ناخودآگاه انسانی و هیچ منشأ ماورای مادی و غیربشری ندارد. پیامبران انسان‌های مصلح و وارسته‌ای بودند که توجه عمیقشان به آشفتگی‌های گوناگون جامعه آنها را به گوشه‌گیری و درون‌نگری و اندیشه‌ورزی برای اصلاح و بهبود اوضاع حاکم بر آن جامعه می‌کشاند. در نتیجه این درون‌نگری عمیق، حالات روحی ویژه‌ای به آنان دست می‌داده که بر اثر آن، سروش‌های درونی را وحی آسمانی و از فرشته الهی قلمداد می‌کرده‌اند؛ حال آنکه در واقع نه وحی آسمانی‌ای بوده و نه فرشته‌ای. هر انسانی اگر به‌گونه‌ای عمیق بیندیشد، چنین پندارهای ذهنی‌ای را به اشتباه، وجود واقع می‌انگارد (دیون یورت، ۱۳۳۵، ص ۱۶).

مونتگمری وات نیز وحی را محصول تخیل خلاق پیامبران قلمداد کرده است: «در برخی افراد نیروی ویژه‌ای با نام تخیل خلاق وجود دارد... این افراد آنچه را که دیگران حس می‌کنند ولی نمی‌توانند به زبان آورند، به شکل محسوس درمی‌آورند. پیامبران و پیشوایان دینی جزو دسته صاحبان تخیل خلاق‌اند» (مونتگمری وات، ۱۳۴۴، ص ۲۳).

بر اساس تقریر دوم از وحی نفسی، معانی از طریق مواجهه و مکاشفه و تجربه پیامبر، دریافت یا کشف شده و سپس آن حضرت آنها را با توجه به تجربه زیسته محیطی و همچنین دانسته‌ها و آرا و دانش رایج در عصر نزول، تعبیر و ترجمه کرده است. بنابراین، آیات قرآن از ضمیر ناخودآگاه پیامبر نشئت گرفته و سپس به شخصیت خودآگاه او رسیده است. از این‌رو، پیامبر هم قابل و پذیرنده وحی بوده است و هم فاعل و پردازنده آن.

سیداحمدخان هندی وحی نبوی را بدین گونه تفسیر می‌کند: «از خود دل او... وحی مانند فواره جوشش می‌کند، بعد بر خود او نازل می‌گردد و در آینه دلش عکس آن می‌افتد که خودش آن را الهام می‌گوید. از بیرون کسی صدا نمی‌کند، بلکه خود از سویدای قلبش صدا می‌کند.» «او کلام نفسی خود را طوری با گوش‌های ظاهر می‌شنود که گویی با او کسی سخن می‌گوید و نیز با چشمان ظاهری خود را مشاهده می‌کند، مثل اینکه کسی جلوی او ایستاده است.» (هندی، بی تا، ج ۱، ص ۳۲). عبدالکریم سروش نیز همین بیان سیداحمدخان هندی را بازگو کرده است:

پیامبر نیز که همه سرمایه‌اش شخصیتش بود، این شخصیت محل و موجد و قابل و فاعل تجارب دینی و وحیی بود... در این تجربه، پیامبر چنین می‌بیند که گویی کسی نزد او می‌آید و در